

شد. سپس مربیان نظامی نزد آنان آمدند. تا آن زمان، اعضای حماس تقریباً آموزشی در زمینه اطلاعاتی یا عملیات رزمی ندیده بودند. از این نظر، این تبعید برای آن‌ها نیز به نعمتی غیر مترقبه تبدیل شده بود.

افراد مغنیه به فرماندهی مصطفی بدرالدین، برادر همسر مغنیه، به همراه مربیانی از نیروی قدس سپاه پاسداران، در نزدیکی آن کمپ اما با فاصله کافی و به دور از چشم رسانه‌هایی که دائماً برای پوشش آن کمپ در آن‌جا حاضر بودند، منطقه‌ای محافظت شده ایجاد کردند. در این منطقه، دوره‌هایی در زمینه ارتباطات، رمزگذاری، امنیت میدانی، پرتاب کننده‌های راکت، جاسوسی و ضد جاسوسی، نبرد شهری، مبارزه تن به تن و غیره برگزار شد. مربیان اعزامی از طرف مغنیه به ویژه تحت تأثیر مهندس الکترونیک بیست‌وهشت ساله‌ای از کرانه باختری به نام «یحیی عیاش» قرار گرفتند که از دانشگاه بیرزیت فارغ‌التحصیل شده بود و به درستی به عنوان «مهندس» مشهور بود. کارشناسان ایرانی و حزب‌الله به او یاد دادند چگونه مخفیانه از وسایل اطراف خود که تهیه آن‌ها آسان بود، مواد منفجره بسازد، چگونه با استفاده از میخ و پیچ به عنوان گلوله انفجاری، اسباب انفجاری بسازد و چگونه در ماشین بمب کار بگذارد. عماد مغنیه شخصاً به آن کمپ آمد تا با عیاش و هم‌زمانش در مورد روش‌هایی صحبت کند که از طریق آن‌ها کانیدهای بالقوه برای بمب‌گذاری‌های شهادت‌طلبانه را می‌شد پیدا و استخدام کرد.

در حالی که افراد یاسین در کوهستان متروک آموزش می‌دیدند، سازمان او در غزه و کرانه باختری در حال بازسازی خود بود. از طرفی فشار بین‌المللی بر اسرائیل هر روز بیشتر می‌شد. در این دوره مسایلی چون پوشش رسانه‌ای مداوم در مورد این کمپ، محکومیت شدید شورای امنیت سازمان ملل و تهدید به تحریم از طرف این سازمان و مواجهه تند و روزافزون با دولت جدید آمریکا وجود داشت. فوریه ۱۹۹۲ اسحاق رابین متوجه شد که کل این موضوع اشتباهی بزرگ بوده و با پیشنهاد آمریکا مبنی بر بازگشت فوری بخشی از تبعیدشدگان و برگشت بقیه تا پایان سال در ازای وتوی آمریکا به نفع اسرائیل در شورای امنیت موافقت کرد.

تبعیدشدگان به عنوان قهرمان به نوار غزه و کرانه باختری برگشتند. یحیی عیاش به فرمانده گردان‌های عزالدین قسام در کرانه باختری تبدیل شد و اندکی بعد، بمب‌گذاری شهادت‌طلبانه در «مهولا» در آوریل ۱۹۹۳ را سازماندهی کرد.

با حماس را بازداشت کردند، که البته هیچ کدام به طور مستقیم با حملات اخیر [در هفته گذشته] مرتبط نبودند. به آن‌ها چشم‌بند و دست‌بند زدند، سوار اتوبوس کردند و به مرز لبنان بردند؛ اما در این ضمن، رسوایی بین‌المللی رخ داد. یک چهارم افراد تبعیدی به اشتباه در اتوبوس‌ها جا داده شده بودند و افرادی نبودند که مدنظر شین‌بت قرار داشتند.

هم‌زمان لبنان مرزهای خود را بست و اتوبوس‌ها در منطقه‌ای گیر کردند که در جنوب آن، منطقه امنیتی تحت کنترل اسرائیلی‌ها و در شمال آن، اراضی تحت کنترل حزب‌الله و نیروهای مسلح لبنان قرار داشت. اسکورت پلیس نظامی IDF به هر یک از تبعیدشدگان، پنجاه دلار نقد، یک کت و دو پتو داد. سپس آن‌ها را مجبور کرد از اتوبوس‌ها پیاده شوند و بعد، چشم‌بند و دست‌بند پلاستیکی آن‌ها را باز کرد. سرانجام تبعیدشدگان در منطقه «مرج‌الزهور» در نزدیکی شهر دروزی‌شین در منطقه «حاصیبا» چادر زدند.

در ابتدا دولت لبنان جهت شرمسار کردن هر چه بیشتر دولت اسرائیل، مانع تلاش‌های صلیب سرخ برای گسترش کمک‌ها شد. در واقع این تبعید، ضربه جدی به حماس محسوب می‌شد. در این مرحله، یاسین و شحاده دو رهبر ارشد حماس در زندان و بقیه رهبران آن در چادری دور در دامنه کوهی در لبنان و در هوایی بسیار سرد، بدون برق و بدون وسایل ارتباطی بودند.

تنها یک هفته بعد، زمانی که گروهی از لبنانی‌ها برای دیدار از تبعیدشدگان آمدند، این وضعیت، به طور چشم‌گیری تغییر کرد. رهبر بازدیدکنندگان لبنانی که خود را «وفیق صفا» از حزب‌الله معرفی کرد، از طرف دبیرکل حسن نصرالله به آن‌ها خوش‌آمدگفت و از تبعیدشدگان در مورد نیازهایشان پرسید. این دیدار پس از یک سری ملاقات‌ها میان نصرالله، سپاه پاسداران، عماد مغنیه و صفا شکل گرفت. صفا تبدیل به نوعی وزیر خارجه برای حزب‌الله شده بود. عماد مغنیه تبعیدشدگان حماس را نوعی «نعمت غیر مترقبه» می‌دید. از نظر او، حزب‌الله باید از این فرصت استفاده می‌کرد تا تأثیر خود را فراتر از مرزهای لبنان و بر شکلی که ضرورتاً ایرانی یا شیعه نبودند، بسط دهد. سرانجام او تلاش کرد دیگران را نیز متقاعد کند. حماس در ابتدا نسبت به این امر مردود بود. این ارتباط از نظر اعضای حماس نیز طبیعی به نظر نمی‌آمد، اما آن‌ها وضعیتی دشوار و دشمنی مشترک داشتند. اعضای حماس پاسخ مثبت دادند و در عرض مدت کوتاهی، چادرهای ضدآب، لباس‌های گرم، بخاری، سوخت و مقادیر زیادی غذا و پودر رختشویی با الاغ و قاطر برای آن‌ها فرستاده

عضو دستگیر شده در این دور، شاخه نظامی مخفی را تأسیس کرده است و در آن زمان در حال فرماندهی آن بود. در ابتدا یاسین و شحاده این واحد را در مقابل واحد فرماندهی افسانه‌ای آریل شارون، «واحد ۱۰۱» نامیدند. بعدها این نام به واحد ویژه، «گردان‌های عزالدین قسام» تغییر یافت. شحاده این شاخه نظامی را از زندان فرماندهی می‌کرد و پیام‌های رمزگذاری شده به بیرون می‌فرستاد. سال ۱۹۸۹ او و یاسین دو عضو واحد به نام‌های «محمود المبحوح» و «محمد نصر» را فرستادند تا دو سرباز اسرائیلی را برود و بکشند. آن‌ها سرپازی به نام «ایلان سادون» را کشتند و به مصر گریختند. اعضای دیگری از گردان‌های عزالدین قسام که پشتیبانی لجستیکی از این دو نفر می‌کردند، دستگیر شدند و تحت شکنجه‌هایی چون اعدام‌های نمایشی و تزریق پنتوتال سدیم قرار گرفتند. یاسین برای نقشش در این اقدام به حبس ابد محکوم شد.

سه سال بعد، در ۱۳ دسامبر ۱۹۹۲ گردان‌های عزالدین قسام، یک درجه‌دار اسرائیلی به نام «تولیدانو» را به گروگان گرفتند و با ارسال پیامی، حیات و آزادی او را منوط به آزادی احمد یاسین کردند. اسحاق رابین نخست‌وزیر و وزیر دفاع تصمیم گرفتند با تقاضای آدم‌ربایان موافقت نکرده و در عوض، کمپین گسترده‌ای از حملات و دستگیری‌ها را آغاز کنند. چون یاسین آزاد نشد، آن درجه‌دار پلیس کشته شد. هفته قبل نیز پنج اسرائیلی در حملاتی که بیشتر آن‌ها را حماس مدیریت می‌کرد، کشته شده بودند. دولت رابین که در آن زمان خطر حماس را درک کرده بود، تصمیم گرفت ضربه قاطعی به این جنبش وارد آورد. بعضی از افراد در شین‌بت پیشنهاد دادند یاسین در زندان مسموم شود که اقدام نسبتاً آسانی بود. رابین این ایده را از ترس شورش‌هایی که قطعاً در پی آن رخ می‌داد، رد کرد.

ایهود باراک رئیس ستاد ارتش پیشنهاد جایگزین متفاوتی داد: تبعید وسیع فعالان حماس به لبنان. سرلشکر دنی یاتوم، رییس فرماندهی مرکزی IDF گفت: «روش‌های زیادی را علیه حماس امتحان کرده‌ایم. به دلایل زیادی به نظر می‌رسد تبعید مبارزان فلسطینی به کشور لبنان، به انگیزه مبارزان فلسطینی تبعیدی و کسانی که در آینده به چنین اموری می‌اندیشند، به شدت آسیب می‌زند.» این تصمیم از لحاظ اخلاقی، قانونی و عملی، تصمیمی مشکل‌ساز بود. IDF و شین‌بت امیدوار بودند این تبعید را مخفیانه و قبل از این که جهان از آن آگاه شود، انجام دهند. این اقدام در ۱۶ دسامبر آغاز شد. آن‌ها چهارصد نفر از افراد مظنون به ارتباط